نگاه

مقالات وکفت‌وشنیدهای جواد مجابی

## مروری بر کتاب «شکل نوشتنم هستم» از جواد مجابی

**مانی سپهری** «شکل نوشتنم هستم» مجموعه‌ای است از مقالات و کفت‌وشنیدهای جواد مجابی که از طرف نشر کتاب آمه منتشر شده است. این کتاب شامل دو بخش است. بخش اول با عنوان «مقالات» مجموعه‌ای از مقاله‌ها و نوشته‌های انتقادی مجابی را دربر می‌گیرد و بخش دوم با عنوان «کفت‌وشنیدها» شامل مصاحبه‌های اوست. مجابی ازجمله شاعران و نویسندگان معاصر است که به‌واسطه سال‌ها تجربه، هم‌زمان با تحریر داستان‌های جواد مجابی، جواد مجابی هنر خودانگیزی قرار دارد. می‌شود با شیوای رکیک، رقما را جدل از میدان خارج کرد. در جمع آنها را دست انداخت. توهین و تحقیر کرد دیگران را، برای خود و خانواده حریف و اول و تبار و نژادش مضمون کوک کرد. اینها از دایره شوخی بیرون نیست، اما آنچه هنگ استهزای فردی و تحقیر فردی و دست‌انداختن کوچکی دارد، از مقوله طنز نیست. مقوله زشت و فحاشی و اهاجی باشد که خود مشتمل است بر انواعی چون: متلک، مزاح، هجو، طعنه، استهزا، لاغ، حداکثرش بذله، لطیفه، طیبت و مضمون‌سازی. درواقع هر چه به هجو باید یا گروهی می‌برداز. فرقی اساسی دارد با طنز که غرضش ارزیابی شوخیانه وضعیت عمومی‌است. دارُودن یکنواخته و جنایت از خاک را و ترس و سنم و نشان‌دادن از رینه ها به مردم، تا مردم بداند که این میوه‌های به‌ظاهر چشم‌فریب از چه ریشه‌های زهرآلودی زاده و طعم گزنده‌ای است. این کار نباید با خشم و عصبانیت و جهت‌گیری متعصبانه، بلکه با نوعی اشراف روحی توام با سبک روحی و شادخویی صورت گیرد که مخاطب رمنده و ترسان نگردد.»

کفت‌وشنیدهای جواد مجابی، بخش دوم کتاب «شکل نوشتنم هستم» را به‌خود اختصاص داده است. «زبان طنز، زبان نقد است»، «در باب زبان تاریخی»، «این جهان دل‌فریب‌دارش»، «در ادبیات پنیم نیستیم»، «در ده شب انقلاب افتاد»، «این روزها چهار خاری جز نوشتن ندارم»، «... ساید دامنه دایره دوبیای مشترک را»، «خودمتلکی ذهن افزینش‌گر»، «ادبیات کافه است. نه اداره»، «ما مردم را ترک نکرده‌ایم» و «شعر، برایند سرشت فردی و جمعی ماست» عنوان‌های برخی از این مطالب است. تاریخ مصرف برای هر یک از مقاله‌ها و شعرهای مجابی از دغدغه‌های جواد مجابی در دهه‌ها و سال‌های او بوده است. چه تاریخ مجابی و چه تاریخ قدیم در رمان‌ها و قصه‌های او شاهد احضار تاریخ و گذشته به زمان حاضر هستیم که یکی از نمودهای این احضار، رمان «عبید نارمنی‌گرد» است. تاریخ اما از دیدگاه مجابی، تاریخ رسمی و مکتوب نیست. بلکه تاریخ غیررسمی است؛ تاریخی که در آن گوش و کنارهایی که در دیر تاریخ رسمی نامبرده نشانی ندارند، می‌رفتن می‌شود و مجابی برای این می‌رفتن‌گیری به‌مراتب از افسانه و روایت‌های مکتوب‌تر، روایت‌هایی که متعلق به ادبیات عمومی و درواقع ادبیات در رمان‌های مجابی عرصه‌های است برای پرداختن به بخش‌هایی که در تاریخ مکتوب غایب‌اند. مجابی در آثارش به روایت خطی تاریخ نمی‌پردازد، بلکه اموزنامه‌زمان تاریخی را به صورت هجرزمان یا به‌صورت مکث‌های مجابی، مجابی در بخشی از یکی از کفت‌وشنیدهای کتاب «شکل نوشتنم هستم» با عنوان «تاریخ زیر هرم خدای‌های نوشتن» می‌گوید: «تاریخ ملت‌ها برای من بیشتر از تاریخ شخصیت‌ها اهمیت دارد. و این تاریخ را از ادبیات خودمان، از شعر و قصه‌های مکتوب و شفاهی گرفته‌ام از متون تاریخ صرف. در کام همواره تاریخ را به رمان حاضر احضار کرده‌ام تا در زمان حال برای من راحت‌تر باشد».

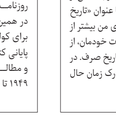

**شکل نوشتنم هستم**
جواد مجابی
نشر کتاب آمه



**همینگوی خبرنگار**
ویلیام وایت
ترجمه کیهان بهمنی
نشر ثالث

مقاله‌ای با عنوان تعریفی دیگر می‌دهم از طنز. در بخشی از این مقاله می‌خوانیم: «شوخی دنیایی گسترده در برابر جهان وسیع جدی گشته است. یاسخی به آن و غایا در برابر آن به قصد تعدیل گرایی‌تانی و بلاغت مستمر. طنز یکی از وجوه شوخی است و می‌دانیم شوخی طیفی گسترده دارد از بایین‌ترین حد شوخی که به قصد مزدبانی و نمکدزی و ادبیات و دست‌انداختن دیگران ساخته شده، تا هل تعلیمی و طنز که بالاترین شکل نقد اجتماعی است و مقاله‌نویسی و بخش دوم با عنوان «کفت‌وشنیدها» شامل مصاحبه‌های اوست. مجابی ازجمله شاعران و نویسندگان معاصر است که به‌واسطه سال‌ها تجربه، به اعتقاد عده‌ای از منتقدان و نویسندگان، جواد مجابی هنر خودانگیزی قرار دارد. می‌شود با شیوای رکیک، رقما را جدل از میدان خارج کرد. در جمع آنها را دست انداخت. توهین و تحقیر کرد دیگران را، برای خود و خانواده حریف و اول و تبار و نژادش مضمون کوک کرد. اینها از دایره شوخی بیرون نیست، اما آنچه هنگ استهزای فردی و تحقیر فردی و دست‌انداختن کوچکی دارد، از مقوله طنز نیست. مقوله زشت و فحاشی و اهاجی باشد که خود مشتمل است بر انواعی چون: متلک، مزاح، هجو، طعنه، استهزا، لاغ، حداکثرش بذله، لطیفه، طیبت و مضمون‌سازی. درواقع هر چه به هجو باید یا گروهی می‌برداز. فرقی اساسی دارد با طنز که غرضش ارزیابی شوخیانه وضعیت عمومی‌است. دارُودن یکنواخته و جنایت از خاک را و ترس و سنم و نشان‌دادن از رینه ها به مردم، تا مردم بداند که این میوه‌های به‌ظاهر چشم‌فریب از چه ریشه‌های زهرآلودی زاده و طعم گزنده‌ای است. این کار نباید با خشم و عصبانیت و جهت‌گیری متعصبانه، بلکه با نوعی اشراف روحی توام با سبک روحی و شادخویی صورت گیرد که مخاطب رمنده و ترسان نگردد.»

عطف کتاب

## مقالات و گزارش‌های خبری همینگوی

«همینگوی خبرنگار» عنوان کتابی است که به‌تازگی با ترجمه کیهان بهمنی در نشر ثالث منتشر شده است. این کتاب شامل ۷۵ مقاله‌های زوزنالیستی همینگوی در داستان‌های او داشته و هم نشان‌دهنده افکار و دغدغه‌های او است که او از مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داشته است. ویلیام وایت مقالات حاضر در این کتاب را به پنج بخش تقسیم کرده است که هر بخش شامل دو مقاله مورد مشخصی از کارهای زوزنالیستی همینگوی است. ۲۸ مقاله انتخاب‌شده در بخش اول که از میان ۱۵۴ مقاله نوشته‌شده توسط همینگوی برگزیده و هفته‌نامه توتوانتار برگزیده شده‌اند، «نمایی از اولین و بهترین مقالاتی است که همینگوی برای توتو نوشته بود. انتخاب مقاله بخش اول را همینگوی پس از کنارگذاشتن کار روزنامه‌نگاری و شروع داستان‌نوشتن‌وبی‌ی نوشته‌بود. بخش دوم کتاب مربوط به دوره‌ای است که می‌توان آن را اوج دوران کاری همینگوی به‌عنوان روزنامه‌نگار دانست. در این بخش ۱۷ مقاله از میان ۳۶۱ مقاله‌ای که همینگوی برای اسکایو نوشته بود انتخاب شده‌اند. در بخش سوم، دو مقاله از میان چهارده مقاله‌ای که همینگوی برای مجله‌های خصوصیت، نوشته بود، انتخاب شده‌اند. در قسمت چهارم، هشت مقاله‌ای انتخاب شده است که همینگوی در سال ۱۹۴۱ برای روزنامه بوون آکهی پی‌ام نوشت. در همین بخش شش گزارش و برای کولیز هم آمده است. بخش پایانی کتاب نیز به برخی از مقاله‌ها و مطالب همینگوی در سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۶ مربوط است.

به مناسبت انتشار مجموعه داستان «دیگری» از آرتور شنیتسلر

# آرتور شنیتسلر نویسنده وین است

علی شروقی

عکس: امیر حیدری، شرق

**دیگری**
آرتور شنیتسلر
ترجمه علی‌اصغر حداد
نشر ماهی

«دیگری» مجموعه داستانی است از آرتور شنیتسلر. نویسنده اتریشی آغاز قرن بیستم که با ترجمه علی‌اصغر حداد از دفتر نشر ماهی منتشر شده است. حداد بیش از این دو داستان «بازی در سپیده‌دم» و «رویا را از شنیتسلر ترجمه و در قالب یک کتاب منتشر کرده بود که این کتاب چندسال پیش از طرف انتشارات نیلوفر منتشر شد. از این دو داستان، یکی «داستان رؤیا- همان داستانی است که استنلی کوبریک فیلم معروف **eyes wide shut** را براساس آن ساخت که در ایران با عنوان‌های «چشمان باز- بسته» و «چشمان کاملا بسته» معروف است. حداد بیش از اینها دو داستان «سئوال کوستل» و «مرد»ها سکوت می‌کنند» را نیز از شنیتسلر ترجمه کرده بود؛ این دو داستان در کتاب «مجموعه نامرئی» و داستان‌هایی است از نویسندگان آلمانی‌زبان چاپ، و از طرف نشر ماهی منتشر شد. ضمن اینکه بیش از آن داستان «مردها سکوت می‌کنند» با ترجمه حداد به‌صورت تک‌کتاب از طرف نشر تجربه منتشر شده بود.

از شنیتسلر، مجموعه داستانی هم با عنوان «کریز به تاریکی» در سال ۱۳۸۶ با ترجمه نسرین شیخ‌نیا (دانش‌پژوه) از طرف نشر ماهی منتشر شد. گذشته از این ترجمه‌ها که همگی کمویش مربوط به سال‌های اخیر هستند، آرتور شنیتسلر یکی از نویسندگان آغازگر ادبیات مدرن است که در دو سال‌های آغازین شکل‌گیری مدرن و داستان کوتاه در ایران، توسط صادق هدایت به خوانندگان فارسی‌زبان معرفی شده است. ترجمه هدایت از داستان «کور و برادرش» آرتور شنیتسلر در کتاب «نوشته‌های پراکنده» هدایت که توسط حسن قائمیان گردآوری شده، آمده است. شاید علاقه هدایت به فروید یکی از عوامل بوده که او را با آثار شنیتسلر آشنا و به این اثر علاقه‌مند کرده. چون شنیتسلر نویسنده‌ای به‌شدت فرویدی است. از شنیتسلر، سیمین دانشور نیز داستانی را باعنوان «خانم بتانه و پسرش» به فارسی برگردانده. نمایش‌نامه «چرخ و فلک» که سال‌ها پیش با ترجمه محمدعلی صفریان و صفدر نقی‌زاده منتشر شد و دیگر آثار به فارسی ترجمه‌شده آرتور شنیتسلر است، «چرخ و فلک» همان نمایش‌نامه‌ای است که ماکس اوفولس، فیلم‌ساز مطرح آلمانی نیمه اول قرن بیستم، فیلمی به نام‌دانی براساس آن ساخته است.

مجموعه داستان «دیگری»، شامل ۲۲ داستان از آرتور شنیتسلر است. از این ۲۲ داستان، سه داستان «پسره»، «فرصت یک‌ساعته» و «کوانوات سبز» چندی پیش در شماره اول «کتاب آدینه» چاپ شد. موضوع اصلی بسیاری از داستان‌های مجموعه «دیگری»، مرگ، ترس و اضطراب‌های روانی و بحران روابط است. در آثار او شهر و زندگی شهری نمودی ویژه دارد و چنان‌که علی‌اصغر حداد در مقدمه کتاب اشاره کرده، اغلب شخصیت‌های آثار شنیتسلر متعلق به طبقه متوسط به بالای شهری هستند و در داستان‌هایش طبقات کارگر و فرودست حضور چندان پررنگی ندارند و منتقدان از این لحاظ شنیتسلر را مورد انتقاد قرار داده‌اند. کرجه علی‌اصغر حداد در گفت‌وگویی که می‌خوانید می‌گوید این از نبوغ آرتور شنیتسلر بوده که در آثارش به آنچه در روزگار او شده روز بوده نپرداخته است. حداد همچنین اشاره می‌کند که شنیتسلر نویسنده دوران گذار است؛ دورانی که در آن جامعه اتریش در حال صنعتی شدن است و سنت‌های اشرافی اتریش دارد جای خود را به شیوه‌ای دیگر از زندگی می‌دهد.

حداد از زبان وابسطه ترجمه کرده است و این خودش نشان می‌دهد که ترجمه ادبی در کشور ما چقدر تقننی بوده. یعنی الان که از این فاصله زمانی به آن دوره نگاه می‌کنید، می‌بینید کسی مثل خانم سیمین دانشور هم که در دوره خودش جزء ده اولی‌ها بوده، در زمینه ترجمه به صورت تقننی کار می‌کرده است. من نمی‌فهمم چه ضرورتی داشته که خانم دانشور یک اثر آلمانی را از زبانی دیگر ترجمه کند. خوشبختانه الان دست‌کم مترجمان سطح بالا کمتر تقننی کار می‌کنند. کرجه هنوز هم هستند کسانی که کارهایی را از زبان دوم ترجمه می‌کنند. درحالی‌که من فکر می‌کنم درهای زبانی که مترجم به آن مسلط است کارهای خوب زیادی برای ترجمه وجود دارد. دیگر لزومی ندارد یک مترجم بوده و کاری را از زبان واسطه ترجمه کند.

**نمایش‌نامه «چرخ و فلک» هم یکی از کارهای شنیتسلر است که سال‌ها پیش توسط محمدعلی صفریان و صفدر نقی‌زاده ترجمه شد. شما داستان‌های شنیتسلر را ترجمه کرده‌اید. نظرتان درباره نمایش‌نامه‌های چیست؟**

خب، آرتور شنیتسلر جدا از اینکه داستان‌نویس خوبی است، نمایش‌نامه‌نویس قهاری هم هست و اصلا شهرت اولیه‌اش و ثروت و اعتبارش به این کارهای فراهم کرده بود. به‌خاطر نمایش‌نامه‌هایش بود. در زمان خودش

**هنر نویسنده‌ای مثل شنیتسلر این است که برخلاف ما فقط بالاسری‌ها را نقد نمی‌کند بلکه جامعه‌ای را نقد می‌کند که ارباباش اشرافی هستند که سنت‌ها و رفتارهایشان از میان رفته است اما هنوز بیرونی‌اش باقی مانده است. این از محنتا خالی‌شدن سنت‌ها و رفتارهای اشرافی شنیتسلر خیلی خوب در آثارش مطرح می‌کند**

نمایش‌نامه‌نویس بسیارجنگ‌اسی هم بوده و بعضی از کارهایش در اتریش یا در آلمان ممنوع بوده است. شنیتسلر نویسنده‌ای است که در اصل تجربه‌های در آثارش خیلی بررنگ است و به‌ویژه حداد دارد و چنان‌که علی‌اصغر حداد در مقدمه کتاب اشاره کرده، اغلب شخصیت‌های آثار شنیتسلر متعلق به طبقه متوسط به بالای شهری هستند و در داستان‌هایش طبقات کارگر و فرودست حضور چندان پررنگی ندارند و منتقدان از این لحاظ شنیتسلر را مورد انتقاد قرار داده‌اند. کرجه علی‌اصغر حداد در گفت‌وگویی که می‌خوانید می‌گوید این از نبوغ آرتور شنیتسلر بوده که به آنچه در روزگار او شده روز بوده نپرداخته است. حداد همچنین اشاره می‌کند که شنیتسلر نویسنده دوران گذار است؛ دورانی که در آن جامعه اتریش در حال صنعتی شدن است و سنت‌های اشرافی اتریش دارد جای خود را به شیوه‌ای دیگر از زندگی می‌دهد.

**آیا این ترتیب که می‌گویید یک ترتیب تاریخی است و براساس زمان نوشته‌شدن داستان‌هاست؟**

ببینید در مورد آرتور شنیتسلر تعیین ترتیب تاریخی نوشته‌شدن داستان‌ها قدری مشکل است. فکر می‌کنم این را جای دیگری هم نوشته‌ام که آرتور شنیتسلر چیزی را می‌نوشت و می‌گذاشت کنار و بعد از چند سال به آن نوشته برمی‌گشت و دوباره رویش کار می‌کرد. در این فرایند پیش می‌آمده که بعضی از داستان‌های کوتاهش را به نمایش‌نامه تبدیل کند یا برعکس بعضی نوشته‌هایش را که قرار بوده نمایش‌نامه باشند تبدیل کند به داستان. این است که در مورد نوشته‌های او قدری مشکل است که دقیقا بگوییم فلان اثرش را در چه تاریخی نوشته است. اما خوبی آرتور شنیتسلر این است که آرشیو خیلی مرتب و منظمی داشته و برای همین پس از مرگش هیچ مشکلی بابت دسترسی به آثارش وجود نداشته است. می‌شود گفت که شنیتسلر از این لحاظ درست نقطه مقابل کافکاست.

**گویا با کافکا هم‌دوره هم بوده؟**

بله، هم‌دوره‌اند. کافکا در سال ۱۹۲۴ فوت کرد و آرتور شنیتسلر ۱۹۲۸.

**رابطه‌ای به داشته‌اند؟**

نه. کافکا طول کشید تا کشف و مطرح شود و این واقعا از نبوغ صادق هدایت بود که کافکا را تقریبا همزمان با اروپایی‌ها کشف و در ایران معرفی کرد. زمانی که هدایت کشف کرد، کار کافکا زیادی از مطرح‌شدن کافکا در اروپا نمی‌گذشت.

**جالب است که شنیتسلر را هم اولین‌بار هدایت با ترجمه یک داستان از او در ایران معرفی کرده است...**

این ترجمه را ندیده‌ام.

**داستان «کور و برادرش»...**

خب این داستان، داستانی است که هدایت می‌توانسته از آن خوشش نیامده باشد. در مجموعه «کریز به تاریکی» هم نکته شر مامی جنا سال پیش چاپ کرد. ترجمه این داستان هست...

**بله، به اسم «جرنیومو کور و برادرش»...**

از شنیتسلر، سیمین دانشور هم یک داستان ترجمه کرده به اسم «خانم بتانه و پسرش»...

**از زبان واسطه؟**

زبان آرتور شنیتسلر می‌تواند در ترجمه منتقل شود. راستش من چیزهایی می‌شنوم که برخی حرف‌ها را مجبور به بخش آثار یا پایه‌گذاران ادبیات مدرن قرن بیستم اتریش زبان ویژه‌ای بود و من مثلا با فلان تمهیدات توانستم این زبان ویژه را به این شکل به زبان فارسی برگردانم. مثلا یکی از نویسندگانی که قبلا داستان‌هایش را خوانده‌ام از دیدرباش رده‌اند، کافکاست. درحالی‌که من در زبان کافکا چیز ویژه‌ای نمی‌بینم که دارودنش به فارسی شق‌القمر خاصی بخواهد. یکسری تصویرها در کارش می‌کند که کرفتن آن تصویرها ممکن است مشکل باشد ولی وقتی شما تصویر را گرفتید، می‌توانید به امکان جایش فکر فارسی برگردانید. آثار آرتور شنیتسلر هم به صورت است. زبان آثارش زبان ساده‌نقاه‌ای است که به‌راحتی می‌تواند در فارسی دربیاید. حتی البته اینکه ترجمه چقدر خوب از آب دربیاید، به ظرفیت و امکانات هر مترجم هم بستگی دارد. مسلما کسی که خیلی به زبان اصلی وارد است و بیشتر از آن به زبان فارسی تسلط دارد، ترجمه‌اش از ترجمه کسی که به زبان اصلی تسلط کافی ندارد بهتر است. در مورد خودم باید بگویم که من در ترجمه آثار آرتور شنیتسلر به مشکل خاصی برنخوردم. مشکل وقتی شروع می‌شود که شما بعضی‌وقت‌ها به جملاتی می‌رسید و درمی‌مانید که آن جمله را ازجور که خودتان از ترجمه کسی که به کسی که خیلی به زبان اصلی وارد است و بیشتر از آن به زبان فارسی تسلط دارد، ترجمه‌اش از ترجمه کسی که به آنها را به همان ترتیبی کنار هم بگذارم در نسخه اصلی آمده است، البته در همین مجموعه‌ای هم که الان چاپ شده، داستان‌ها به همان ترتیبی پشت هم آمده که در نسخه اصلی است. اولین داستان این مجموعه همان است که در نسخه اصلی هم به عنوان اولین داستان آمده.

**آیا این ترتیب که می‌گویید یک ترتیب تاریخی است و براساس زمان نوشته‌شدن داستان‌هاست؟**

بببینید در مورد آرتور شنیتسلر تعیین ترتیب تاریخی نوشته‌شدن داستان‌ها قدری مشکل است. فکر می‌کنم این را جای دیگری هم نوشته‌ام که آرتور شنیتسلر چیزی را می‌نوشت و می‌گذاشت کنار و بعد از چند سال به آن نوشته برمی‌گشت و دوباره رویش کار می‌کرد. در این فرایند پیش می‌آمده که بعضی از داستان‌های کوتاهش را به نمایش‌نامه تبدیل کند یا برعکس بعضی نوشته‌هایش را که قرار بوده نمایش‌نامه باشند تبدیل کند به داستان. این است که در مورد نوشته‌های او قدری مشکل است که دقیقا بگوییم فلان اثرش را در چه تاریخی نوشته است. اما خوبی آرتور شنیتسلر این است که آرشیو خیلی مرتب و منظمی داشته و برای همین پس از مرگش هیچ مشکلی بابت دسترسی به آثارش وجود نداشته است. می‌شود گفت که شنیتسلر از این لحاظ درست نقطه مقابل کافکاست.

**گویا با کافکا هم‌دوره هم بوده؟**

بله، هم‌دوره‌اند. کافکا در سال ۱۹۲۴ فوت کرد و آرتور شنیتسلر ۱۹۲۸.

**رابطه‌ای به داشته‌اند؟**

نه. کافکا طول کشید تا کشف و مطرح شود و این واقعا از نبوغ صادق هدایت بود که کافکا را تقریبا همزمان با اروپایی‌ها کشف و در ایران معرفی کرد. زمانی که هدایت کشف کرد، کار کافکا زیادی از مطرح‌شدن کافکا در اروپا نمی‌گذشت.

**جالب است که شنیتسلر را هم اولین‌بار هدایت با ترجمه یک داستان از او در ایران معرفی کرده است...**

این ترجمه را ندیده‌ام.

**داستان «کور و برادرش»...**

خب این داستان، داستانی است که هدایت می‌توانسته از آن خوشش نیامده باشد. در مجموعه «کریز به تاریکی» هم نکته شر مامی جنا سال پیش چاپ کرد. ترجمه این داستان هست...

**بله، به اسم «جرنیومو کور و برادرش»...**

از شنیتسلر، سیمین دانشور هم یک داستان ترجمه کرده به اسم «خانم بتانه و پسرش»...

**از زبان واسطه؟**

قاعدتا از زبان واسطه ترجمه کرده است و این خودش نشان می‌دهد که ترجمه ادبی در کشور ما چقدر تقننی بوده. یعنی الان که از این فاصله زمانی به آن دوره نگاه می‌کنید، می‌بینید کسی مثل خانم سیمین دانشور هم که در دوره خودش جزء ده اولی‌ها بوده، در زمینه ترجمه به صورت تقننی کار می‌کرده است. من نمی‌فهمم چه ضرورتی داشته که خانم دانشور یک اثر آلمانی را از زبانی دیگر ترجمه کند. خوشبختانه الان دست‌کم مترجمان سطح بالا کمتر تقننی کار می‌کنند. کرجه هنوز هم هستند کسانی که کارهایی را از زبان دوم ترجمه می‌کنند. درحالی‌که من فکر می‌کنم درهای زبانی که مترجم به آن مسلط است کارهای خوب زیادی برای ترجمه وجود دارد. دیگر لزومی ندارد یک مترجم بوده و کاری را از زبان واسطه ترجمه کند.

**نمایش‌نامه «چرخ و فلک» هم یکی از کارهای شنیتسلر است که سال‌ها پیش توسط محمدعلی صفریان و صفدر نقی‌زاده ترجمه شد. شما داستان‌های شنیتسلر را ترجمه کرده‌اید. نظرتان درباره نمایش‌نامه‌های چیست؟**

خب، آرتور شنیتسلر جدا از اینکه داستان‌نویس خوبی است، نمایش‌نامه‌نویس قهاری هم هست و اصلا شهرت اولیه‌اش و ثروت و اعتبارش به این کارهای فراهم کرده بود. به‌خاطر نمایش‌نامه‌هایش بود. در زمان خودش

**هنر نویسنده‌ای مثل شنیتسلر این است که برخلاف ما فقط بالاسری‌ها را نقد نمی‌کند بلکه جامعه‌ای را نقد می‌کند که ارباباش اشرافی هستند که سنت‌ها و رفتارهایشان از میان رفته است اما هنوز بیرونی‌اش باقی مانده است. این از محنتا خالی‌شدن سنت‌ها و رفتارهای اشرافی شنیتسلر خیلی‌خوب در آثارش مطرح می‌کند**

نمایش‌نامه‌نویس بسیارجنگ‌اسی هم بوده و بعضی از کارهایش در اتریش یا در آلمان ممنوع بوده است. شنیتسلر نویسنده‌ای است که در اصل تجربه‌های در آثارش خیلی بررنگ است و به‌ویژه حداد دارد و چنان‌که علی‌اصغر حداد در مقدمه کتاب اشاره کرده، اغلب شخصیت‌های آثار شنیتسلر متعلق به طبقه متوسط به بالای شهری هستند و در داستان‌هایش طبقات کارگر و فرودست حضور چندان پررنگی ندارند و منتقدان از این لحاظ شنیتسلر را مورد انتقاد قرار داده‌اند. کرجه علی‌اصغر حداد در گفت‌وگویی که می‌خوانید می‌گوید این از نبوغ آرتور شنیتسلر بوده که به آنچه در روزگار او شده روز بوده نپرداخته است. حداد همچنین اشاره می‌کند که شنیتسلر نویسنده دوران گذار است؛ دورانی که در آن جامعه اتریش در حال صنعتی شدن است و سنت‌های اشرافی اتریش دارد جای خود را به شیوه‌ای دیگر از زندگی می‌دهد.

**ادبیات اتریشی برشمردید. آیا آن ویژگی‌ها در آثار آرتور شنیتسلر هم هست؟**

بله. اصلا یکی از نمایندگان آن ادبیات همین آرتور شنیتسلر است. در آثار شنیتسلر با نقد دوره امپراتوری مواجهیم و این یکی از ویژگی‌های ادبیات آن دوره اتریش است. دوره آرتور شنیتسلر دوره گذار از امپراتوری به دوران جدید است و شنیتسلر این گذار را خیلی‌خوب در آثارش مطرح و خیلی هم خوب آن را نقد می‌کند. این را جای دیگری هم گفته‌ام که هنر نویسندگی مثل شنیتسلر این است که برخلاف ما فقط بالاسری‌ها را نقد نمی‌کند بلکه جامعه‌ای را نقد می‌کند که ارباباش اشرافی هستند که سنت‌ها و رفتارهایشان از محتوا خالی شده اما بوسنه بیرونی‌اش باقی مانده است. این از محنتا خالی‌شدن سنت‌ها و رفتارهای اشرافی، مثل دونل بر سر طراف و رفتارهایی از این دست را شنیتسلر خیلی‌خوب در آثارش مطرح می‌کند و کافکا نویسنده‌ای است که به‌خوبی از عهده نقد گذشته تاریخی اتریش برمی‌آید. همین اینکه زمانه‌ای را هم که در آن زندگی می‌کرده است. هنرمندانه در آثارش منعکس می‌کند. دورانی که شنیتسلر نویسندگی را شروع می‌کند، دورانی دوگانه است. در این دوران، صنعت دارد رشد می‌کند و نوعی خوشبینی نسبت به این رشد صنعت به وجود آمده است. در همین دوره است که پل‌های فولادی ساخته می‌شود و معماری جدید و ساختمان‌سازی جدید به وجود می‌آید و می‌بینید که بسیاری از هنرمندان، سیمان و فولاد را جشن می‌گیرند و در نقاشی‌ها به چه یک نوع حال و حوشیشانه آنها اشاره می‌شود. از طرف دیگر در همین دوره شاهد یک فضای بدبینانه هم هستیم. چون حس می‌شود که جنگی در حواهد گرفت و جنگ هم واقعا در می‌گیرد. خب آرتور شنیتسلر در چنین فضای آثارش را می‌نویسد و این فضا را خیلی‌خوب در آثارش منعکس می‌کند و واقعا همان‌طورکه گفتم یکی از نمایندگان و چهره‌های شاخص ادبیات اتریش است.

یکی دیگر از ویژگی‌های ادبیات اتریش... مسئله زبان است. شنیتسلر نویسنده‌ای است که در اصل از طریق مکاشفه‌ی ظریف در روحیات خود- به تمام آن دانشی دست یافته‌اند که من با کار ظاهرفت‌ها برمی‌گشت کرده‌اند.

**فروید و شنیتسلر به هم در ارتباط بوده‌اند؟**

بله. البته جالب است که با اینکه نزدیک هم زندگی می‌کرده‌اند تا مدت‌ها همدیگر را ندیده بودند. در همان نامه‌ای که به آن اشاره کردم، فروید به شنیتسلر می‌گوید: «فصد دارم نزد شما به مطلبی اعتراف کنم. اعترافی که شما بزرگوارانه از آن با یکی خود نگه می‌دارید و به خاطر رعایت حال من آن را به خود دوست یا بیگانه‌ای در میان نمی‌گذارید. من چه بسیار از خود پرسیده‌ام راستی جرأت اول این همه سال سعی کرده‌اند همدیگر را ببینند؟ شما بیمه و همدلی کنند؟ شما کوکوکنم؟... که بمانم پاسخ این پرسش در اعترافی نهفته است که برای من به‌شدت جنبه خصوصی دارد. منظورم این است که من به‌غلت نوعی ترس از زیروه‌بودن یا بدل خودم از دیدن نمسا احترازکرده‌ام. البته نه اینکه من احترام نسبی‌ام‌ا داشته باشم یا نسبت به آن‌ها با دیگری یک فرض کنم یا احساس بخواهم تفاوت استعدادی را نادیده بگیرم که شما از هر منمادر میرسد. نه. با این همه میل با عمیق‌شدن در آثار زیبای شما، به نظرم می‌رسد که در پس ظاهر شاعرانه آنها، آن ملزومات، علایق و استنتاج‌هایی که کسی به خیلی به زبان اصلی وارد است و بیشتر از آن به زبان فارسی تسلط دارد، ترجمه‌اش از ترجمه کسی که به زبان اصلی تسلط کافی ندارد بهتر است. در مورد خودم باید بگویم که من در ترجمه آثار آرتور شنیتسلر به مشکل خاصی برنخوردم. مشکل وقتی شروع می‌شود که شما بعضی‌وقت‌ها به جملاتی می‌رسید و درمی‌مانید که آن جمله را ازجور که خودتان از ترجمه کسی که به کسی که خیلی به زبان اصلی وارد است و بیشتر از آن به زبان فارسی تسلط دارد، ترجمه‌اش از ترجمه کسی که به آن اشاره کردم، ببینید کلا به‌ندرت پیش می‌آید یک داستان خوب شنیتسلر بشود و کسی که قبلا داستان را خوانده از فیلم خوشش بیاید و سرخورده نشود. معمولا کسانی که داستانی را خوانده‌اند از تماشای فیلمی که بر اساس همان داستان ساخته شده است سرخورده می‌شوند. البته خب موارد استثنایی هم هست. مثلا «مرگ در ونیز» توماس مان و فیلمی که ویسکونتی بر اساس این اثر ساخته به هم نه می‌زنند و هم‌سطح هستند. اما به‌طورکلی در سینما شما با تصویر سر و کار دارید و تصویر هم یک چیز کاملا عینی است. اما در ادبیات با ذهنیت سر و کار دارید و برای همین به تعداد خوانندگان یک داستان، تصویرهای مختلفی از صحنه‌های آن به وجود می‌آید. درحالی‌که فیلم این‌گونه نیست. اگر امروزه ارزیابی سینما چنان گسترده و متنوع شده است که فیلمسازان می‌خواهند داستان‌هایی را بسازند که بچه‌سال بیان نمی‌اندازند بتوانند. ولی هنوز هم سینما نمی‌تواند با تخیل نویسنده رقابت کند. امکاناتی که تخیل برای تصویرسازی در ذهن دارد، به‌مراتب گسترده‌تر از امکانات سینماست. برای همین مثلا کوبریک وقتی داستان روبا را فیلم می‌کند، نمی‌تواند تمام آن چیزی را که من می‌خواهم در ذهنم تخیل کنم به تصویر تبدیل کند. نکته دیگر در مورد اقتباس کوبریک این است که داستان شنیتسلر در آغاز قرن بیستم در وین اتفاق می‌افتد و داستان فیلم کوبریک در پایان قرن بیستم در آمریکا و این جابه‌جایی باعث شده در اقتباس کوبریک، چیزی از داستان شنیتسلر در بسره. در فیلم کوبریک، نویسنده وقتی وارد خانه‌ی آن داستان شنیتسلر نیست. حاکه‌ارمزن وارد «وقاوت» شاید قدری غلط باشد و اغراق‌آمیز فضاهای لغو کبری برای توصیف آنچه می‌خواهم بگویم به ذهنم نمی‌رسد.

**شنیتسلر را به این دلیل که در داستان‌هایش کمتر به قهرمانان و طبقه کارگر می‌پرداخته به یک‌سویه‌نگری متهم می‌کردند.**

بله، خب طبقه کارگر هنوز شکل‌گیری شنیتسلر به یک‌سویه‌نگری متهم می‌کردند. شنیتسلر نویسنده دوره گذار است و شنیتسلر این گذار را خیلی‌خوب در آثارش مطرح و خیلی هم خوب آن را نقد می‌کند. این را جای دیگری هم گفته‌ام که هنر نویسندگی مثل شنیتسلر این است که برخلاف ما فقط بالاسری‌ها را نقد نمی‌کند بلکه جامعه‌ای را نقد می‌کند که ارباباش اشرافی هستند که سنت‌ها و رفتارهایشان از محتوا خالی شده اما بوسنه بیرونی‌اش باقی مانده است. این از محنتا خالی‌شدن سنت‌ها و رفتارهای اشرافی، مثل دونل بر سر طراف و رفتارهایی از این دست را شنیتسلر خیلی‌خوب در آثارش مطرح می‌کند و کافکا نویسنده‌ای است که به‌خوبی از عهده نقد گذشته تاریخی اتریش برمی‌آید. همین اینکه زمانه‌ای را هم که در آن زندگی می‌کرده است. هنرمندانه در آثارش منعکس می‌کند. دورانی که شنیتسلر نویسندگی را شروع می‌کند، دورانی دوگانه است. در این دوران، صنعت دارد رشد می‌کند و نوعی خوشبینی نسبت به این رشد صنعت به وجود آمده است. در همین دوره است که پل‌های فولادی ساخته می‌شود و معماری جدید و ساختمان‌سازی جدید به وجود می‌آید و می‌بینید که بسیاری از هنرمندان، سیمان و فولاد را جشن می‌گیرند و در نقاشی‌ها به چه یک نوع حال و حوشیشانه آنها اشاره می‌شود. از طرف دیگر در همین دوره شاهد یک فضای بدبینانه هم هستیم. چون حس می‌شود که جنگی در حواهد گرفت و جنگ هم واقعا در می‌گیرد. خب آرتور شنیتسلر در چنین فضای آثارش را می‌نویسد و این فضا را خیلی‌خوب در آثارش منعکس می‌کند و واقعا همان‌طورکه گفتم یکی از نمایندگان و چهره‌های شاخص ادبیات اتریش است.

**بله، خب وجود می‌آید و این آدم‌ها می‌خواهند از آن روابط سنتی که دست و بالشان را بسته، برتند بیرون و به یک نوع فردیت برسند. این چیزی هم که شما در مورد داستان‌های شنیتسلر می‌گویید. دقیقا نشانگر همین وضعیت است. در داستان‌های شنیتسلر، آدم‌ها می‌خواهند از محیط بسته خودشان بیرون بزنند. هم‌زمان با این آدم بکوبم که یک نکته خیلی‌جالب دیگر در مورد داستان‌های شنیتسلر این است که هرچند در دوره او جهان، جهان مدرنی‌ها‌ی بوده و البته هنوز هم هست، ول